ما شاء الله لا قوة الا بالله

رسالہ عجیبہ در رسم خط قرآن ماخوذ از مقنع و عقیلہ و زبدۃ البیان

# مرقع الخط العثمانی فی رسم القرآن

حسب ... مصاحف ذی النورین امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ بر طبق ... مولوی حمید الدین ...

مطبع ... ۱۲۸۱ ... واقع ... لاہور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

لقد منّ الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولاً
من انفسهم يتلوا عليهم آياته وصلوات الله
الزاكيات وتحياته الطيبات وتسليماته النامیات
عليه وعلى آله واصحابه واتباعه واحبابه دعاة
قرى الايمان وسعاته وولاة جيش الاسلام و
كماته هداة حمى الدين وحماته

| | |
|---|---|
| حمد منعم چنانکه می باید | شکر نعمت چنانکه می شاید |
| نیست ممکن کسی ادا سازد | گرچه جان در حساب فدا سازد |

عدّ احسان چه حدّ انسانست ... شکر حق نیز تحت امکانست

آنکه ایمان و عقل و جان بخشید ... بی‌ثمن بخشید و رایگان بخشید

زانکه هست آن کریم بنده نواز ... بی‌نیاز از نیاز اهل نیاز

فیض بخشش همه بعزّ و علا ... از کمال جلال و استعلا

آفتابش مدام در اشراق ... برتر از قید و مطلق از اطلاق

نور او از وفور پیدائی ... مانده پنهان ز عین بینائی

ذات پاکش منزه از آهو ... وحده لا اله الا هو

حمد صمد گفته اکرم الانسان ... کرم الانس علّم القرآن

در کف قدرتش درون و برون ... همه چیزها از و او بی‌چون

۳

کرده تسبیحش همه بر حق ... کا نبیار است در مطلق

مذنبان را شفیع در عرصات ... عاصیان را وسیله بهر نجات

بعثت او باعث امان همه ... نعت او زبده بیان همه

لوح سطری ز علم محفوظش ... یک قلم هر دو کون ملحوظش

همه اسوی او است وحی امید ... ز دو دنیا هستش سیاه و سرخ و سفید

آستین چون بجنبید هست را ... زیر دامن کشیده است را

قول او وحی و فعل او فرقان ... خلق او نور و خُلق او قرآن

| | |
|---|---|
| دردا و بر دل شکسته دوا | بینوا از نوای او بنوا |
| خاص ام بی تو هم واشتراک | تاج و تخت لعمرک و لولاک |
| شیر گردون اسیر او | مهر و مه سپر فگنده بر او |
| عرش و کرسی گوی چوگانش | لامکان عرض صحن میدانش |
| چشم بد دور دولت جاوید | اولین فخر و آخرین خورشید |
| طی شود دفتر دقایق نگاری | آفتابش بجان سپاری |
| آفتابش غلام چشمه بدوش | آسمان از هلال حلقه بگوش |
| شاه دشمن گداز و دوست نواز | جبرئیلش مقام بساز |
| گوهر وصف ذات خود چون سفت | من رآنی فقد رای الحق گفت |
| شاه یوم الجزا عطوف و رحیم | غوث عالم بهار دافع جحیم |
| روی او قبله عبادت ما | کوی او کعبه سعادت ما |
| نعت پاکش گر ابو دیار را | حرز جان نام دوستانش یار را |
| صلوات و سلام حق دائم | قلم و لوح تا بود قائم |
| بر وی و اهل بیت و یارانش | تابعین و دوستدارانش |

## در منقبت صحابه کبار

| | |
|---|---|
| خاصه آن چار سرور منصور | هست جنت ز روی شان پرنور |

چار رکن رکین دین قدیم / چار حصن حصین ملک قدیم

پادشاهان چار بالش دین / شهسواران عرصهٔ تمکین

خاک نعلین‌شان گرفته سپهر / سرمه سا کرده دیدهٔ مه و مهر

در تولا اگر ترا اشکیست / هر یکی چار و هر چهار یکیست

هر یکی زان شموس حمانی / بود بر جای خویش بی ثانی

داده هر یک بعدل و احسان داد / چارسوی جهان از آن آباد

جرم قدس جای ایشان باد / سر من زیر پای ایشان باد

پیشوایان راه پیغمبر / بعد پیغمبر از همه بهتر

## تمهید در ذکر متابعت رسم در کتابت قرآن و باعث نظم این درر غرر مسمی بمرتع الغزلان

بشنو ای کاتب کلام اله / باش از فرضهای حق آگاه

فرض آمد نهادن گردن / رسم و متابعت کردن

حفظ آن لازمست سمعا / هست معلم آن چو خبر کتاب

انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون / ما هل عن تابعه هداه

سرور انکه در جهان علم است / بر خطش سر نهاده چون قلمند

گفته اند جمله سر خواص و عوام / شد خلاف خط امام حرام

گفت مالک امام اهل نجات / نیست جایز باصطلاح نحات

ره نمایان راه دین هر چار — کرده اجماع بر همین گفتار
زانکه اصحاب و تابعین کبار — همه در اجتهاد دین مختار
خاصه آن چار تا خلیفه حق — که از ایشان گرفت حق رونق
بعد جهد و تفکر بسیار — بر همین رسم داده اند قرار
هر که اجماع را کند انکار — موجب کفر او شود این کار
لاجرم بنده سیه دفتر — جابجا صرف حیدر جعفر
از مسائل گرفت لب لباب — تحفه از پی اولی الالباب
صاف و شیرین چو شهد آب زلال — از پی دل برد کلال و ملال ٦
جامع و مختصر چو در ثمین — نافع و معتبر چو یار معین
بوستانی پر از گل و ریحان — شهره گشته بمجمع الغفران
چشم اهل کمال از و پر نور — باد عین الکمال از وی دور
نکند چون بچشم در ایشان — دارد امید فاتحه زایشان
یارب این نسخه را رواج دهی — بر سرش از قبول تاج نهی
فیض آن بر دوام جاری دار — که رود هر طرف چو ابر بهار
مقنع سنت و عقیله معتد آن — زبده سنت جمیله نشر خیان
معنی آن صریح و لفظ فصیح — عاصم هست گر چه فصیح صحیح

| | |
|---|---|
| پیش اهل سخن بود دلبند | سخن عام فهم خاص پسند |
| قدر این نسخه آن زمان داند | که از این در کتابها خواند |
| نظر منصفان بود بهنر | عیب جو عیب آورد بر سر |
| ای خوش آن دوستی که چون بیند | از محبت ز راه برچیند |
| خوردن اش نسخه آسانست | لیکن ایجاد کردن جانکاست |
| سال تاریخ رسوم این اطلال | ثبت میکرد دبیر دیرین سال |
| ناگهان ماه کامل آمد | سر کشید از هلال چون خورشید |
| تیر بر لوح ماه سیم سرشت | نظم حیدر به آب زر بنوشت |
| هرکه در روی نظر کند بیناست | ١٢ ١٢ سینهٔ او بنور حق سیناست |
| تا ابد نور آن هویدا باد | وان سواد از دلش سویدا باد |

## باب اول در حذف مقسم است به سه قسم قسم اول مشتمل بر وصول و فروع فرع اول در کلیه

| | |
|---|---|
| باب اول کنم ز حذف آغاز | اهل و فر عشق همه نمایم باز |
| میکنم از الف شروع در آن | راست تا گویمت حقیقت آن |
| مرد ما همه که صاحب نظرند | از سواد علوم دیده ورند |
| زیر آن بنگرند نور آله | چون در آئینه گردش ماه |

| | |
|---|---|
| چشم افتد نه لفظ بی معنی | محو گردد حروف در معنی |
| صوفیان چون فنا پذیرند | در مرایای خلق حق نگرند |

## فصل اول در اجتماع الفات و متفرقات دیگر

| | |
|---|---|
| دو الف با هم ار بود یکجا | حذف گردان همه مگر یکجا |
| مثل یا ربّنا آدم | چون أأنتم و آمنتم و آتینا هم |
| مطلقاً حذف کن ز یای ندا | هم ز های تنبیه هر جا |
| همچو یا أیّها و هاأنتم | نیست بین یا بها و هاؤم |
| ز اول امر از سؤال ببین | و سَل و فَسْئَلْ مثال |
| در میان و لام در همه حال | چون ظِلال و ظُلل مثل خلال |
| از پی لام جاره و تأکید | الف ال ازان بحذف بعید |
| لله و للرسول للایمان | للذی للهدی مثال است |

## فصل دوم در اعلام از حذف الف اسمای اعلام

| | |
|---|---|
| در علم گر ثلاثی است فزون | هم ز حذف گر بماند مصئون |
| عربی است حذف هر حال | عجمی البته شرط استعمال |
| چون سلیمن و هم اسمعیل | ثابت آمد ولی اسحاق مثال |
| هم ز ها من نخست ثبت شوند | با ز ها روت آمد و ماروت |

[illegible]

| | |
|---|---|
| هم به داود نیز و طالوت | باز قارون و باز در جالوت |
| و همین حذف سا رها من | شد برین اتفاق اامان |
| صالح اسم بی الف بنگار | در صفت لیک ثابتش بگذار |
| الف خالد بجا بنویس | لیک متکمل را بنویس |
| جای سر میم و لام موضع یا | کمرش کاف در میان و دیا |

## فصل سوم

| | |
|---|---|
| الف تثنیه چو در وسطست | حذفش از وجهات رسم خطست |
| همچو هذان همچو برهانان | فذانک دگر اضلنا |
| مین برهان تکذبن تمام | ظاهرست اختلاف ان ز تمام |
| هر طرف ثابت آمده بی قیل | هست قالا اتیا ذوا ممثل |

## فصل چهارم در حذف الف جمع مذکر سالم

| | |
|---|---|
| هم ز جمع مذکر سالم | حذف گشته الف ز بهر علم |
| چون بود دو را و کثیر و قرب نا | ظلمون ز جمع صبئون شعو |
| آخر ذاریات و طه را اما | هست طاغوت ثابت و بجا |
| کاتبین را در انفطار نگر | کالفتش ثابتست در کشر |
| نیست از وحی صور و الطاهان | کثرت و در شرط لازم |

[illegible]

زانکه بسیار لفظ بی تکرار — در عمل ما فیه بحذف قرا
غض بن عز مین بتوبه مگیر — حمدون گفت فتحین نظر
لیک هر همزه را تو مد عشر — چون بود مد لو او الف بحذف
همچو حافین همچو ضالون هم — سائحون است تائبون نعیم
و سلیمان که و انی تا نیست — بی الف جمع لفظ ربانیست
جمع فعال هم ازو ست خبیر — لیک بیرون کشیده جبار این
اسم فاعل چو غیر هم آید — الفش مطلقا بحذف باید

## فصل پنجم در حذف الف جمع مونث سالم

هم جمع مونث سالم — شده حذف الف بحال لام
دو الف گر بهم شود پیدا — هر دو را حذف ساز در املا
همچو عورات و صیمت و ثیبت — صفت است و صلحت و ثیبت
غیر روضات و لفظ الجنات — کز بشوری است هر دو اثبات
نیز آیاتنا دوجاست علم — دوم یونس و سیوم هم
الف دوم سموات است — که حم سجده اثبات است
بشهادتهم گر بسال — مشکلی تابعست زان اول
زانکه جز حفص کس بجمع نخواند — لاجرم تحت حکم مفرد ماند

| | |
|---|---|
| نیز در سیئات الف ثابت | آمده شکل همزه شد فایت |
| عکس آن منشآت در رحمن | صورت همزه اش بیا میدان |
| بر سر سوء سئون بجو صلوات | کو در و شد خلاف نزد روات |
| هم بیوسف بقول بعض ثقات | لفظ آیات را بود اثبات |

## فصل ششم

| | |
|---|---|
| چون شود جمع ثانی جمع ضمیر | حذف گردان الف بهر تقدیر |
| چون جعلنهم جو آتینه | با اقتلتک گیر انزلنه |

## فصل هفتم

| | |
|---|---|
| الف فی عدد بجو ثلث | چون ربع و مثنی و چو ثلث |
| واحد و ثانی و مثالها | همه را ثبت الف بهر جا |
| زانکه آن نیست در عدد داخل | بلکه از وی خبر شود حاصل |
| شد به اثنا عشر الف بر جا | آمد احدی ولی بیا بر جا |
| صاحب مقنع آن الامام دا | لفظ الاف آنکه ره بیان |
| یعنی در ثابتات اصل و اثبات | بسلاسل حذف وی در گذشت |

## نوع دوم در حذف الف کلماتیکه علی الکلیه محذوف ست

| | |
|---|---|
| آن حروفی که جمله محذوفند | اطراد انه باقواعد بند |

۱۱

در بیان آرم اینک ای آگاه | ابتدا می کنم به بسم الله
الف اسم ازو شده مفقود | در فواتح نمل و اندر هود
(بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا)
هم الله علیم و رحمن | هم خلق و از اله حیان
از تعالی و از بلغ و عالم | هم ایلف الرحیم و سلم
هم ذلک اولئک لکن | گو به تشدید باش یا ساکن
هم فرع تمام آن کن گوش | سجو لکنة و اللهم
(ای الف گم کن یعنی حذف)
در قیمة سجد و اصحب | باز آیه و بس خلیف
از مساکن مگر نصری را | با مساکین سین یحیی را
سن اسری و سن تقاد و هم | بلغ الکعبة ست المستقم
فرعًا با آتیه فرهن | با تسقط مضعفة سیدان
لا تصیبن ست و علیهم | با خیمه غیابت از مرم
نعبد و سمرا تزاور وان | با بل ادرک جذ احوان
با لفتینه آکلوحون | حقظا لبثین اکلوت
با خلفک تدارکه دیگر | المجالس تظهر ابنگر
مطلقا دان ملئکه هرجا | المغرب خبائکه وعدنا
با سلسل خبائث و سلطن | نیز اللت با شیطان

بالتکلف ... العطاشا قرائت ابو جعفر صحیح رسم ... در سوره انعام ... آن بجای دیگر بابن ... ۱۳ ... نعبد ... الا ...

باز آلتی ست و کلی || کرچه شیطن شده ست هرجا

هر دو ثبت ست از خطایاکم || چون خطیئهم و خطیئکم

در ملقوه از ملقوا نیز || از ملقی و یلقوا نیز

بعد خاسی یخدعون هرجا || بعد طا یظهرون هرجا

پس تبارک بدان و برکنا || با فروعش مبرک اسما

چون بود بارک سوای ضمیر || در ایما با الف بکن تسطیر

لفظ سبحن همه بحذف گذار || آخر ذا ربات ثابت دار

نزد نافع امام ربا فی || همه اثبت الالف فی

لفظ طیٰه بهرجا آید || غیر یس بی الف باید

نیز سلطن و لیک سلطان || شد ثبوتش بکهف قل سبحان

هم ز الئن بغیر حرف اثباد || هر دو الئیکه را بطله و صاد

هم کتب ست غیر جا مجمل || آخر رعد با بکل اجل

نیز حجر و کهف اثانی || اول نمل آخرش ثانی

ولها کتاب معلوم || تلك آیات القرآن وکتاب

گر بود غیر ذکر ارض و مهاد || باید اینجا الف بجای نهاد

آیات است گر باشد افتاد || الفش را بحذف گفت استاد

فرع در حذف الف حرف ... با انفرادها و بخصوصها ...

هر چه آید بر ید ضابطه است — زیر است گفتم تمام بی کم و کاست
و آنچه از ضابطه برون آمد — آرم اینجا که جان بیار آمد
ملک الملک ملکا و لی — هم کتائز بنجم و در شوری
الیس صعقة تشبهم — عهد و اعهدا است با وی ضم
در بقره لا تقتلوهم وان — نیز حتی یقتلوکم خوان
پس فان قتلوکم آنجا — هم ان قتلوهم حتی
قتلوا نیز آخر عمران — در نسا پس لقتلوکم وان
همچنین است قتل معه — کال عمران شده است مع او
در بقره بعد دال فاداراه — نیز کذا با آخرین نسا
آمده قتیه بیابد در — نیز للقسیه بدان بر زمر
هم قیما در ابتدای نسا — نیز الا انثا است آنرا
هم ضعفا من نعما ثقلات — نیز اثرهم بو الصافات
آخر نباید قیما دان — درج آمد یقتلون زینسان
پس بانعام و نباید کن رد — تا به مبنی دو جای سلسله
گیر از حج دو جا شکری با — خاص انفال لفظ المیعاد
ونسخه فرسول و دیگر — جای آن تو بدان حج گیر آن

و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم

| | |
|---|---|
| بطل مّا یهود و اعراف است | کذب اول ز مرسلات است |
| هم ثوبا بر عد و نمل و نبا | هل نجزی در ابتدا سبا |
| آخر عهد لفظ آلکفن | هم عطوا اول فلاح دو با |
| شد عبدی بفجر و ستة | لتخذت بکهف سیوم |
| انبیا را لیس عون سیدن | هم حرم است و قل آخران |
| شد لقمان وفضله زین راه | فتح را عهد علیه الله |
| نیز ان رحمت ست از رم | کی باندیشه شو و معلوم |
| هم بقلیل دو جا ست غیر خلاف | پس بیس آخر حقاف |
| پس زخرف برای عهد برو | هم عبد است قل یا آلو |
| آیه المؤمنون بنور قصر | هم زخرف آیة الساحر |
| هم رحمن ایة الثقلن او | ز سال المشرق آخر دان |
| گیر از نجم عادا الاولی | الف ال بساز نا پیدا |
| لام با واو وصل چون سازی | ز بیان شکل همره انداز |

## فصل در کلماتی که حذف آن مختلف فیها

| | |
|---|---|
| باز این لفظها بدان سبحان | طیف اول آخر اعراف |
| ز آل عمران بقیه بگیر | کن سبحان کلاهما تحریر |

مایه را دوم تمکین ست ... سر انبیا قل کان نخستین ست

فلق الحب والنوی سیدا ... بینهما لا تخف در طه ست

همچنان کلی پیره اسکان ... حجر را و بکهف در فرقان

هم بدانی بموهون بنیان ... قل کم قل ان در آخر آن

کل را ه فتنطق بنطق ... لعبد سیم جملت بنگر

شد بکلا فتح بسوی حج راجع ... بتو اقع بود قعه فراقع

هم لهدی مبل و دوم بدان ... هم سماحیا در آخر فرقان

در نصر ضعف شد خلاف احیان ... در لقمن و را و در فرقان

تبغا بن سیو در احزاب ... در حدید ست خوب تر در یاب

آرایت الذی سر ماعون ... آرایتم سه بدین قانون

حل لدن ست فرهین بیدا ... فکهین ست فکهین برجا

نیست باهر گز اندرین کلماتش ... در الف آمده ست حذف و ثبات

## درحرفیکه ذکر اختصار منتفع و عقیله که اصولند نیاید

جزری نیز شب و اسجی ... گفت حذف سقیه الحاج

همچنین در عمارة المسجد ... حذف فر سوره ست آنکه شد

نظم سوره وجود حذف بسفه ... با تمس و به تقوت گفت

١٦

۱۷

| | |
|---|---|
| نیز لفظ عبادنا و صاد | هم غشوة ز جاثیه یاد |
| بیتنا چون نیز گوید صاف | هم فصاله بسوره احقاف |
| شد ز بعضی کتابها مفهوم | که ملاق بحذف شد مرقوم |
| هم بنقل یا بمصحف تنزیل | مطلقا آمده است بی تفصیل |
| فو اتیتم ز اینکه گو تمام | مختلف شد بشرط استفهام |

## در اعتذار

| | |
|---|---|
| آنچه اینجا نگفتمت محذوف | بیکی زین سه وصف وان موصوف |
| یا موافق بود بقرات ما | یا بود اندرو الف برجا |
| یا بود و فتاده از دل من | چون بنسیان سرشته شد گل من |

## در بیان حروف که اثبات آن ثابتست

| | |
|---|---|
| هست مرالیجاف ظلمات را | بر الف اتفاق در طه |
| حرف اطعام در بلد برجاست | فتح لجه از فلاح هم پیداست |
| لفظ سحار و کاتب حسبان | هم اتانا در آخر فرقان |
| حاش را این الف که بعد از حاست | نزد جمله باتفاق بجاست |
| وانکه خدعنت هست در آخر | نیست در لفظ و در قلم ظاهر |
| وزن فعال و فاعل و فعلان | هم فعال و فعال هم فعلان |

نیز فعلان و مفعل و فعال | هم فعال و مفاعل و افعال
هم مفاعیل و مفعل و مفعال | با فعالی فواعل و فعال
و انچه کم از رباعی است سجا ست | وانچه در وی الف برای بنا ست
جملگی فعلها و مصدرها | الف منقلب شود واو و یا
همگی ثابت است در جمع | جز خبر و فیه گشته مستثنی
چون بحار و مشارب و طلبا | ساحل و شاطی و شفا طوفان
کان مرجان و کان فراغ غراب | سار بسیار رسا کشتی
طاب ریحان حدایق و بنیان | باری و بالغ و بیان تبیان
یا نکاتش خزاین و اموال | با نقاش تغابن و انکال
بس شراب است با رد و کافور | هم حساب و عدل و هم با نور
خاب و کفار و شارب و کباب | کاهن و حاجه و صباح و شباب
با لوفی فواکه و الوان | با مقامع کوافر و اوثان
لا نه و لا ریب نکاح و طلاق | با تجارة امانت و میثاق
با رجال سه اثاث و دار و دیار | با اساور قواعد و ابکار
هان و حسبان و اسی و اعلام | قال و انسان بنو اصی و اقدام
صاق و کاف یجاف و در کاد | قابل و قاتل و فیطایله

19

| | |
|---|---|
| الحيوان فيها انهار عجاج فرات | بازمنيات خالق واقوات |
| بهم موازين وبهم قناطير ست | بازاسفار وبيل اساطير ست |
| يامنازل منافع وهبات | سارعوا استجابا الاجدات |
| جاهدوا احاق خالد وبهزهبان | لاتحيين قادر غضبان |
| خاب خابوا قيام واسحار ست | باهماني صيام واخبار ست |
| بانها ضوا اشفاعة وعلام | ياقلادن وسناجين ظلام |
| بانيادون التنادي عباد | باهادون اليتادي مياد |
| هم رعاكلد جوار وبين خلدف | بانمارق مواخر وبصحايف |
| بين فؤاد ومناهر وقاق وسبات | باناسي وعاصم زرق |
| سايقوا فالتواعبادي كاب | بار والباب وبابغوة حجاب |
| دامت ازواج وقاصرات مبن واق | بارقطا بصابر ومن واق |
| طال واكواب قاطعة دافع | حال برتاب وحاوية واقع |
| ذايق وذاق باطعام وشراب | ضايق ضاق بامقام وباب |
| بازاصيلم وقايم واكابر | نيراصلاح دايم واسرار |
| استقاموا مهاجر وانصار | لاتحافوا مواجر وانصار |
| بالصابر نهار وزهد خلاق ف | باشغائل حسان اسماعيل ف |

هاجر قام قانت و عابد | بادئ و اعدل کاتب شاهد
ذکر انچه فیهاست بیجا صل | زانکه بحر سی سه و دو و بی ساحل
مختصر یاد گیر محذوفات | و انچه بس باند ماند در اثبات

## قسم دوم حذف یا مشتمل بر اصول و فروع اصول بر فصول

## فصل اول

مینویسیم بعد از آن یا را | نیست یا را اگرچه آن یا را
گر یکی حذف چون دو گردد جمع | گر بود دو مثل علاست جمع
چون نبیین سیحوا امیین | لیک ثابت بود بعلیین
یا بود بر طرف چو نستحی | چون فی الله لیحیی یحیی
همچنان و ان ولی الله | یا ی مفتوح گشته ساقط از او
آمدا آدو قول و یحیی | هر دو مردی از اهل فضل هی
لیک چون فعل شد قرین یا | آنزمان هر دو یا بکن تحریر
ریحه حیین مثل یحییکم | فحییا بدان حییتم
نیز در سیئه دو یا آمد | در فروعش چنین بیا آمد
سیئا سیئه چو السیئ | کهف اسم تهیئ و هیئ
یا شد و حذف از نتا و را | لیک بخم ثابت دو جا

۳۰

في تراء بسورة الشعرا — الف وحذ بحذف اليا

## فصل

همه جا ناقص منون را — حالت رفع و جر بنه بی یا
همچو باغ لعال ستیر — لیک ثابت نویس بی تنوین

نیز اگر بعد فتحه وا آید — **فصل** — چون مصطفى طوی بیا یا

آن منادی که شد مضاف بیا — مطلقا کن بحذف یا املا
همچو یقوم یعباد بیا — تهد قال ابن ام هم بن یا
یعبادی بعنکبوت نگر — که بیاشد چو در حسین زمر
الف یعباد در همه جا یک — شد باجماع ثابت و بر جا

## فصل در یارات زواید

کلمه به کسره کرده در تحریر — شد و بجمله حذف یا در خیر
یعنی لا تکفرون یا یا فاتقون — اتقون ارهبون لا تخزون
یقتلون ان یکذبون — هم اطیعون و کذبون هر دو
مثل لا تقربون و یعبدون — ارسلون آن تفندون و حلون
با یستعجلون با الوعد — با یشهدون یا رجعون و لنا دون
نیز تستعجلون بدا نکبا — نیز لا ینطقون کیف یکدیا

الذین امنوا

فاتقون یعباد

یا قوم یعباد

| | |
|---|---|
| فاسمعون پس دعا ان پس یقین | وتقبل دعا پس یسقین |
| بازان یطعمون فاعتزلون کان | باز یهدین لعبد ان تون |
| ان یردن لیعبدون حنین | ان تین ان تعلمن یحیین |
| پس لتردین صال المتعال | الله حق التنادو در حال |
| باز لا تفضحون دان عقاب | باولی دین الحو دماب |
| سا اتقون بدان مستضعم | غیر و آل عمران باهم |
| باز اخشون خبر تصر رجا | جز باغوا مهدی فی ما |
| باز کیدون بغیر هود بدان | غیر پس اعبدون خیان |

## در فروع با مشتمل بر فصول وصل

| | |
|---|---|
| هست الفهم بغیر از ما | لفظ الله سبحان هر جا |
| ز آل عمران نگر من اتبعن | هم ز سبحان بگیر اخرتن |
| وز نساء پس سوف یوت الله | هم ز انعام قد هدین بر راه |
| سبح در یونس هست اتقیم | باز اشرکتمون در ابراهیم |
| باز تسئلن یوم یأت هود | هم طه الذین سبح موجود |
| سبح در کهف سبحان آمد | یهدین یوتین در آن |
| هم طه هست لفظ تتبعن | من هنون اتکلمون زین شن |

۲۳

۲۳

| | |
|---|---|
| یس بگیر یکین کان بیا | ورچه وفا طست ملک بچو |
| یحیی وقنن کن سون معلوم | هم یهل است نز و یحیی بو هم |
| نمل اسم یهدی ست اما | شد با جماع بعد لشن یا |
| آتیکم دونن ست واد النمل | باز آتین الله فی النمل |
| بار لا تحفدون در یس | وسیاکا لجواب نیز حین |
| تشهدون هم بل وان یحوان | بار آن تحصین تجوان بجا |
| هم لصیاد آمده لفظ عذاب | هم رعد از متاب رد و متاب |
| هم فبشر عباد تا بزمر | با فما تغن بشش بذر بقمر |
| تبی با اکرمن اهانن هم | پس بیاد المناد هر دو هم |
| اهدکم هم بو سون جای | هم یا لا اتفاق کن تسلیم |

## فصل در حذف یای ابراهیم

| | |
|---|---|
| از بقره کن نظر یا بر هیم | کر حجازی بیاست قبل از هیم |
| وز امام عراقی و شامی | در بقره حذف یا شده یا می |
| لیک غیر بقره جمیع جایی | هست لا تفاق یا یی |

## قسم سوم در حذف واو و فصل در صول

| | |
|---|---|
| واو چون جمع شد فزون از یکی | جز یکی حذف کن همه بشکی |

| | |
|---|---|
| چون یتوبوا یستون فادّارٰو | همچو تؤیه توی و تلو |
| کن یکی واو ای حق آگاه | لیسوء اخبانکه موءده |
| لیک چون ضمه نیست داوٗدوا | هر دو ثابت گذار چون لووا |
| صاحب عبده زیر ضدش برد | از جمیله دلیل آن آورد |
| لیک اندر تبوّوء الدار آن | بی الف واو ها بجا دارش |
| خاصه حذف کن هیچ مکان | یدع الانسان اول سبحان |
| همچنین یوم یدع و نمح بیست | در علق سندع از خبر بیست |
| هم لشوری یمح با تحریم | صالح المؤمنین در تحریم |
| لفظ صالح اگر کشی بشمار | الفش ثابت است و حرفش چار |

فروع واو

## فصل در مسمات با حذف واحدی اللائی و نون نجی المؤمنین

| | |
|---|---|
| الذی التی واللئی | با الیل وان وا لئی |
| حذف کن لام دوم اینها را | همچنین از فروع شان هرجا |
| شکل لی است مثل الی | چون شود از حروف جر پیدا |
| لیکن اللعنه و فروعش هم | للغو ولؤلؤ و هو ولات و لم |
| اللهب للطیف لواحه | بدو لام آمده است در جامه |

| | |
|---|---|
| حرف تهجی ز انبیا بگیر | از دو نونش یکی بکن تحریر |
| تیزتر شد چو او ز خامه تیر | ربنا اختم کتابنا بالخیر |

## باب دوم مشتمل بر زیادت حاوی بر سه نوع

| | |
|---|---|
| خامه من اگرچه خامشیست | سخنش پخته و تمام سراست |
| در کف او کلید هر بابست | سخن او چو شیر نابست |
| هند را طوطی شکر گفتار | گر بریزد زبانش از منقار |
| دلبری در پی دعا باشی | میکند جلوه‌های شماسی |
| سر نهد در سجود راهب وار | او لوی آنگون نهد یکبار |
| مشک سوده در آستین دارد | عنبر تر براه می کارد |
| هند و چین از نسیم او خوشبو | حبش و روم در قلمرو او |
| چون کشد دست از آستین هنر | دسته کند ز سنبل تر |
| میکند از سواد مشک اگین | بندر روم کارخانهٔ چین |
| چون بپوشد کلاه زنگاری | اطلسی گشت قلمکاری |
| قد او سرو بوستان جمال | گل و ریحان چو سبزه اش پامال |
| نخل پر میوه در خزان و بهار | هر که بر خورد از دست برخوردار |
| سر نهد بخط بخطه در جایی | در سرش هست طرفه سودایی |
| حذف آورد سر بسر در دست | بر زیادت کنون کمر بربست |

| | |
|---|---|
| چون ازین دشتها قدم برداشت | اندرین شهرها علم افراشت |
| به عزم شد جنان محکم | که سر خویش یافت جای قدم |

## نوع اول در زیادت الف مستعمله

## فصل اول در قواعد کلیه

| | |
|---|---|
| این الف را نخست افزون کرد | از پی واو جمع ای فرزند |
| چون به یس بنوا الواحها | چون ملقوا و من سلکوا هرجا |
| لیک در مفردش نبی شاید | مثل ذو و هر کجا که آید |
| لیک در آخرست الف بنه | ور بجا وان اخرقوا هرجا |
| فعل را مطلقا جمع و چه فرد | الفش بعد واو باید کرد |
| اذ قوا که هست در احزاب | نیز تتلوا لیبلوا در یاد |
| لیک عدو فگشت زیاد | هم نشبا و از فان فاق |
| هم از آن یعفو بدان همه جا | از سعو هم در شهدای سبا |
| هم در آن عتو در دین کار است | حشر را هم تبوء الدار دار است |
| لفظ کالو [illegible] در [illegible] | و زنوهم هم انجان در باب |

## فصل دوم در زیادة الف متفق علیه

من علائم نفائس

۲۶

بعد میم قائمة اخیرا آن انا — زاید آمد فاین نا و فعا

کهف انیز بعد شین لشای — هم لکنّا بعد نون در وی

نمل را و لا اذبحنّه هم — بعد لام و لف الف کن ضم

و نسیان و باد و جا کن لیس — یعنی لا تا یئس و قلم یا یئس

هم به لا تایئسوا یس نا و ان — همزه را شکل غیب هر

آخرین سلسلا هم و ان — آخرین ثمودا چار مکان

اول ان ثمودا اندر هود — آخر قصه به سر الثمود

نزد عاد اعنکبوت حیان — باز در نجم باز و فرقان

هم در احزاب الظنونا را — الرسولا و السبیلا را

شد برین اتفاق جمله امام — شد خلافش باتفاق تمام

## فصل سوم در زیادت در کلمات علی الاختلاف

هست در دهر دو قواریرا — هر دو را چی شد الف پیدا

در نخست اتفاق صاف آید — در دوم اندک اختلاف آید

هم بفجر در مری سحلاف — بجای لا آمده الف برنا

توبه را و لا اوضعوا شکر — که در و هم الف بود بهتر

لؤلؤا چونکه آیت منصوب — سازد آخرش الف مکتوب

| | |
|---|---|
| لیک در هیچ بود بسی لازم | غیر آنرا بود کسی عازم |
| در بود اهل رفع یا مجرور | مطلقا بی الف بکن مسطور |
| لا لی را بود الف بخلاف | لیک ترک زیادت اند صحاف |

## فصل چهارم در حکم ابن و بنوم

| | |
|---|---|
| با الف هست ابن غیر خلاف | همچو قال ابن ام در اعراف |
| لیک در یبنؤم ای نامی | نیست هرگز الف بجز شامی |
| گرچه هست از امام هم مروی | که الف هست آن طرف بروی |
| زانکه ز اهل حجاز و ز اهل عراق | بی الف آمده علی الاطلاق |

## نوع دوم در زیادت یا

| | |
|---|---|
| کن بیای زیاده خوش نام | نبای المرسلین در انعام |
| هم بیونس اخیر من تلقای | نیز آنای نحل را آیات |
| همچنین در اخیر من آنای | کن طلب جا بپیش آخر طه |
| اول روم آخر و لقای | من ورای حجاب در شوری |
| پس در احزاب غیر یا دریاب | فسئلوهن من ورای حجاب |
| یا بپس از همزه برافزا یم | ملایه را و در فرعونش هم |
| حال هرچون شود مضاف ضمیر | یا در آن برفزا بهر تقدیر |

۲۸

آفاتِن مَیِّتٌ انبیا ادان — آفاتِن ماتَ نیز در عمران
هم بیاید بذاریات اید — اول نون بأییکم بنگر
اولین هست و بعضی بیشتر — در دوم اید آمده آن بیش
جزری گفت در چهار خبر — الف آید زیاده در تحریر

## نوع سوم در زیادت واو

واو زاید بعد همزه نما — اولوا اولی اولات اولا
سأوریکم اگرچه شد بخلاف — لیک اوست اندر آن هم
مختلف در اُصلبنکم است — کربطه وطله غیر شرست
لیکن ایجال نیست در اعراف — کان بود غیر واو غیر خلاف

## باب سوم مشتمل بر رسم همزه مشتمل بر یازده فصل

چون قلم در نوشتن آمد راست — بهر باب سوم بپا برخاست
رسم همزه در آن نوشت بزیر — بر رساند کار خویش بسر
مهره مهر گرم راند سپهر — کاغذش گشت مهره مهر

## فصل اول در رسم همزه ساکن

گر دو ساکن است اظاهر — مطلقا چه وسط چه در آخر
پس بقا بلش از زبر باشد — با الف رسمش از خبر باشد

| | |
|---|---|
| واو بنویس گر بود مضموم | ور بود کسره کن بیا مرسوم |
| همچو اَئِذَنْ چو اَؤُمَنَ بأسنا | همچو حینئک اِئْتِنَا اِئْتِ |
| نیز هَیِّئْ لَهَیِّئُ است بیا | لیک محذوف گشت از رؤیا |
| همچنین بعد ... افئدة | هم چنین مطلقا بدان رؤیا |
| نیز از مُتَّکِئٌ اند ... | گرچه فوق است اندران تجلاب |
| لفظ یا تل بنو ... نگری | همزه اش یا قطعست از خزی |

## فصل دوم در حذف همزه که بعد او و فا است

| | |
|---|---|
| ز اول امر نیز حذف کنند | چونکه با واو و فا خورده بود |
| همچو وَأْمُرْ چو فَأْتِ چون فَأْتُوا | همچو وَأْتُوا و چو وَأْتُوا |

## فصل سوم در رسم همزه که در ابتدا واقع باشد

| | |
|---|---|
| همزه در ابتدا بکن با الف | چون اَلِی و اَنَا اکن با الف |
| گرچه داخل با وست حرف دگر | چون سَأُنْزِلُ بِأَنْ فَإِنْ كَأَنْ |
| جز لَئِنْ تا عدا یومئذٍ | جز لئلا سوی حینئذٍ |
| کز وی این چار حرف رسم جدا | وصل کرده نوشته اند بها |
| یاء نوشت ... | گرچه او است همزه اش بکسر |

## فصل چهارم در اجتماع همزتین

و فی کتاب الهجاء لابن قتیبة ... ثم قال ... و هو فی جمیع المصاحف بالالف و اتفق جمیعها علی حذف الالف

٣٠

[illegible]

در یکی جا دو همزه جمع آید / یکی از همزه و حذف نماید
آمده اختلاف از مردم / کافِ لیس ساقط است یا دوم
چون ءَانکَ نکرًا استقهم / یاءَ أُنزِلَ ذکرًا فی ربهم
پس أئنا لمخرجون با یاست / هم أئفکًا أئنکم برجاست
غیر این چند جا که بی کم و کاست / با الف دال و دو هم با یاست
شعرا انجمن أئن لنا / خاص واقعه بدان أئذا
پس أئنا لتارکوا باشد / که بصافات جای دو یا شد
پس أئن دان اول یس / هم أئمة بهر مکان می بین
زال عمران و سا و ءَ نبئکم / هست یا واو همزهٔ دوم

## فصل پنجم در همزهٔ متحرکه و متوسطه

متحرک چو در میان آید / حرکت خویش هم نشان باید
پس الف جای فتحه بنگر / ضمه را واو و کسره را یا کن
چون سال تقرءه و سئل مثلا / نکر ابدا لا کالئن هر جا
اطمئنوا و اشمئزت هم / هر سه احذف همزه شد محکم
لیک اگر همزه فتحه دار بود / یا ما قبل کسره دار بود
پس ما قبل تابع است اینجا / چون خوطئک چو نقص فئه را

۱۳۱

## فصل ششم که در همزه که با شکل خود جمع شود

همزه چون جمع شد بمانند خود ... حذف سازندش و نمانند اثر
مانند آن حرف ثابت و مزبور ... قبل ازین هم شد این سخن مذکور
چون یَئُوسًا و یَسْتَبِینَ و الظَّمْآنُ ... شَنَآنَ مُتَّکِئُونَ قُرْآن
غیر قُرِئَ تا اول یوسف ... همچنین بست اول از زخرف
که الف هم در آن دو محذوفست ... از عراقی ثبوت معروفست

## فصل در رسم همزهٔ متوسطه که بعد الف واقع شود

همزه بعد الف چو شد بمیان ... گر بود فتحه دار حذفش دان
همچو آبَآءَکُمْ ولی مضموم ... شده با واو بیگمان مرسوم
همچو آبَاؤُکُمْ ولی مکسور ... کن چو آبَائِکُمْ بیا مسطور
لیک اَوْلِیَاءُهُمْ بگذر ... نیز آر اَوْلِیَائِکُمْ بنظر
بعد از آن اَوْلِیَاؤُکُمْ دریاب ... که بود جای آن سر افزا باب
پس الی اولیائهم بنگر ... که درین جمله است حکم دگر
شکل همزه که واو یا بود است ... عالم رسم حذف فرموده است
هم در انفال اَوْلِیَاؤُهُ ... بخلافست حذف واو او را
حذف کرد آن ولی بجملهٔ آن ... الفی کوست قبل همزه در آن

در سوره بقره در اول جزو سوم ... الطاغوت ... وقال ... ۳۲ ... ۳

[illegible]

این عمل در عراقی پیداست / مدنی را اولی همه برجاست

... جناقه بیوسف است بهم / شده با اختلاف اوش کم

الفش را اولی بجا دارند / و ندران اتفاق می آرند

## فصل نهم در رسم همزه که ماقبلش ساکن باشد

چون ماقبل همزه شد اسکان / حذف سازش بجمله قرآن

همچو سئت و سئل / سوآ و ملء شیأ و یسئل

همزه مؤلا ولیک بیا / نیز النشاة با الف هرجا

ماند به را بتوأم شد بالف / و قصص استوا شد بالف

مدغم اسم بلفظ السوای / بعد او است لفظ ابن اتوی

## فصل دهم در تعیین جای کتابت شکل همزه

جای همزه چو تعیین بتوانی / وضع شکل همزه بتوانی

... بواو یا باشد / وضع شکلش بران بجا باشد

... شکل همزه شد / ... شد معروف

## فصل یازدهم در رسم همزه که آخر کلمه باشد و ماقبلش متحرک

آخر لفظ همزه چون باشد / قبل او نیز سکون باشد

... شود مسطور / شکل ساکن که پیش شد مذکور

قال الاصبهانی فی ابراهیم ... الذین ... فی الشعرا ... الذین کلها بالواو و الالف قال ... فی القرآن ... وصل الرفع قالوا ... کلها

| | |
|---|---|
| همچو لؤلؤ چو شاطئ بدیا | ینبؤ بدان و یستهزئ |
| غیر این حرفها که همزه در آن | شد بواو و لیک فی قرون لیس آن |
| آتوکؤا چو تفتؤا یبدؤا | یتفیؤا چنان دگر سیدؤا |
| نیز لا تظمؤا ست ما یعبؤا | چون بود اهل رفع لفظ نبؤا |
| لیک در توبه غیر واو کنند | پس الف لیکن هست باید |
| جا بجا الملؤا چنین آمد | در فلاح آنکه اولین آمد |
| هر سه جا مثل ابدان هست یک | آمده اتفاق در هر یک |
| در نبؤا اگر نبؤا هم | آنچنان ان باختلاف کم |

## فصل در رسم همزه که آخر کلمه و بعد الف ممدوده

| | |
|---|---|
| همزه بعد از الف چو شد آخر | صورتش مطلقا مکن ظاهر |
| همچو ماء چو فی السماء جاء | آمد اما بود بعضی جا |
| قبل همزه الف مکن ظاهر | الف کن زیاده در اسماء |
| باید درست اولین و مع جزؤا | یکسان هم بسوره شوری |
| شفعؤا ابروهم ان همه | وسط غافر و ما دعؤا دیگر |
| در انبؤا غافر الضعفؤا | هم بفاطر عباده العلمؤا |
| ما نشؤا بهود پس علمؤا | غیر لام آمده است در شعرا |

عیسنه

٣٥

پس نشوری ست ام طهم نشرکو / هم در انعام اولین دو جا
پس بصافات اکیلوء بدان / هم بلؤ مبین ببین نهان
بین قو در امتحان اما / نیست صورت بهمزه او یکی
بعد از قبل وا او ندارد او / نیست حرفی در خود نشر بشنو
متفق هست جمله مذکور / سبحا هست چند جا مزبور
خلف بی اعتبار در انبؤا / شعرا هم اول شعرا
نیز لفظ جزاؤ بحشر و نمر / که در آن هر دو واو شد حصر
لیک در حشر شد با و حسب / در نمر نیز واو کالادب است
لیکن اندر جزؤا الحسنی / هم جزاؤ که هست در طه
در شعرا بواو می آرند / مدنیان بغیر آن ارند
دیگر انبؤا که هست بانه / هم وقع الاختلاف فیه سوا

## فصول در ابدال فصل اول در ابدال الف بواو

سخنی کز بدل ها ارم / اندرین باب جا نمی آرم
الصلوة الحیوة چون آرند / الف آن بواو بنگارند
لیک اگر شد مضاف یا مضمر / الف آن همان الف برگیر
چون حیاتی صلاتک اما / بد و جا آمده است واو بجا

| | |
|---|---|
| آن صلوتك بتوبه سوره هست | اصلوتك دگر که در هود است |
| کن بواو الغدوة را مشكوة | الزكوة النجوة هم مشكوة |
| الربوا در ربوا ولی در روم | واو با اختلاف شد مرقوم |

## فصل دوم در ابدال الف بیا

| | |
|---|---|
| الف اسم و فعل هر حرفی | کان بود واو دگر طرفی |
| آن الف با الف شده بریا | چون عفا و دنا شفا بعصا |
| جز سجی و القوی علی و دحی | زکی و تلی ضحی و طحی |
| و ز ثلثه زاید است با یای | الف آن بیا بیا را ی |
| چون هوئه چو الزنی [illegible] | یتوفیكم آرئه طغی |
| هم تقیه در آل عمران است | هم در احزاب انثه [illegible] |
| مطلقا در اذی و در تقوی | هم من خبئه ان یلبس |
| در مکان لیک بالصبه | چون الاقصا در اول سجا |
| من تولاه در حج و کلتا | کلتاهما و یوسف ثالث |
| من عصانی دگر [illegible] | هم طغا الماء بجاذه العلیم |
| هم سیمن و قصص اقصا | اخرج سیمان سیما |
| بجنا الجنتین رحمن | هم الف هم آید [illegible] |

| | |
|---|---|
| بدو یا جایز نیست سقیها | هست حذف یکی ولی اولی |
| گر بخشی نه ایده لی بیم | سم یا نام را و ابراهیم |
| که درین هر دو اختلاف بجاست | در یا ییو قبل میم دو یاست |
| بالف گر کنی بفهم بگو | هست یکیا و یک الف و او |

## فصل دوم در اجتماع یائین و حال لفظ یحیی

| | |
|---|---|
| گر دو یا زیاده از یکیا | جمع گردد نیز در رسم پیدا |
| چون دو حذف را بنا شد جا | با الف کن بدل یکی زنها |
| مثل مثوای لفظ دنیا ان | با نحیای چون هدای نجوان |
| الحوایا چنانکه احیاها | مثل رؤیاک گیر محیاها |
| لیک یحیی برون از دینی | اسمی و فعلیش یکی در یا |
| در حصول اختلاف اصلا نیست | ظاهرش غیر لفظ با لیاست |
| و خلف اختلاف شد پیدا | کس بیکیا بگفت و کس دو یا |
| لیک لفظ عقیله منتسح | هست ظاهر هر دو یا راجح |
| در عقیله بفکر شد پیدا | فعل را دو و اسم را یکیا |
| جعبری آن امام ربانی | که بعلم هست دانی و تانی |
| گفت حذفست لازم یکیا | هم یحیی و هم به سقیها |

| | |
|---|---|
| صاحبش بده آن محقق کار | کرده در وی مبالغت بسیار |
| لیک در مصحف قول عزّ است | لیس قول بعضهم نا بصر |
| گفت در مثلیش الف بر پاست | غیر انفال کان جمع اسم ساست |

## فصل چهارم در شعر قاه

| | |
|---|---|
| شد بیا آخر الی و متی | چون بود هر حرف علی و حتی |
| نیز انی ز ظرف شد همه | هم بلی اسم عسی بیا بی |
| هم لدای هر کجا بود با با | جز لدی الباب کش الف نا |
| شد کاین بیون اذا الف با | لیکونا لنسفعا با |

## فصل پنجم در رسم تا تانیث مطوله های

| | |
|---|---|
| تا تانیث اسم گو ساز | لیک بعضی چو فعل گشته است |
| رحمت الله چار جا بشمر | اندر اعراف هود در روم |
| رحمت ربک اول مریم | وز پی هم دو جا بز خرف |
| نعمت الله در بقره ابله | نیز در مایده دوم |
| وز ابراهیم ان دو تا پس اخیر | نحل را همچنان سه جا بی |
| هم بعمران و فاطر و لقمان | پس بنعمت بطور آخر |
| سنت الاولین در انفال | هم بفاطر سنت این حال |

۳۸

٣٩

| | |
|---|---|
| سنت الله آخر غافر | بد و جا نیز آخر فاطر |
| دو سنت بود و قتال | در قصص و دخان سبحان |
| هود را آن بقیت الله | روم را فطرت الله |
| لفظ اللت نجم را شد خاص | اول صاد و لات حین مناص |
| هست واقع بواقعه جنت | هم بتحریم آمده ابنت |
| قد سمع را و معصیت یکجا است | هم کلمت زمر سلا بنا است |
| لفظ لعنت بنور و در عمران | چونکه بر کاذبین شده عیان |
| قصه کوتاه بکن بیا در ان | امرات چون بشوی شد همران |
| دو بیوسف یکیست در عمران | سه بتحریم و یک قصص اوان |
| بینت دان بفاطر و هم بات | هم جا ذات و بابت مرضات |

## فصل در اختلاف تا و اتفاق تا شد

| | |
|---|---|
| کلمت کن تا و تا احکام | کاول یونس است و در انعام |
| اتفاق است اندرین دو مکان | حرف اعراف مثنی است بیان |
| شد خلافش بی دو جا ظاهر | آخر یونس اول غافر |
| این دو جا گرچه آمده بخلاف | لیک تا یی درآید صاف |

## فصل ششم در ابدال سین بصاد

در بصیر مصیطر نویس بصاد
طور را المصیطرون بگیر

هم در اعراف بصطه کن یاد
غاشیه را مصیطر دیگر

دومی اول بسین مینویسیم
قرات آخرین بصاد بگیر

در سیم هر دو وجه بنویسیم
رسم هر یک بصاد دیگر

# باب بیست و دوم در وصل و فصل

بیست و دوم باب بیست و دوم
پرده از وصل و فصل بر فکنم

مشتمل بر دو قسم است قسم اول در کلمه هائی که نوشته
شد الا بشئی منها و فیه فصول فصل اول در قطع ان لا

همه جا وصل ساز الا را
قطع کن لیک یازده جا را

اول ان لا اقول در اعراف
باز ان لا تقولوا ثم ان صاف

باز ان لا اله الا هو
سوره هود و سفت ... قطع آن

ان لا تعبدوا ثم دوم
هم بیس امتحان و دخان

هم ببین ... و حج
انبیا را باختلاف ... 

لیک الا که کسره واردشو
وصل کن هر کجا دو چار شود

فصل دوم در قطع ام من و من ما و ان ما و
وصل امن و اما

| | |
|---|---|
| کن بیک سیم امّن بدّ غشم | چار جا کن دو سیم و از سیم |
| در نسا و توبه و صافات | هم بجا سیم سجده مقطوعات |
| ملکت چون بود پس از مّما | قطع من کن ما بروم و نسا |
| قطع شد در نسا فقون اولی | آخر آن به انفقوا من مّما |
| غیر آن هرکجا بود یکجاست | همچنان همّن و نفتح امّا است |
| در یکی بیست هم ازین گونه است | آخر رعد لیک با نون ست (ان ما نرینّک) |
| عمّ عمّا بود وصل غیر خلاف | غیر عن مّا نهوا ست در اعراف |

## فصل سوم در قطع لام جاره از مابعد خود

| | |
|---|---|
| منه از لام جر جدا بنگر در | غیر ازین چار کلمه مشهور |
| در نسا مالِ هؤلاءِ ان | مالِ هذا بکهف و در فرقان |
| پس فمالِ الّذین معارج است | فضطر ار به مال وقف هم (مال هذا الکتاب ... در ۱۲) |

## فصل چهارم در قطع فیما

| | |
|---|---|
| قطع فی مّا ستای ... معروف | در بقره ما فعلن من معروف |
| جای از اربعین ... ثانی | از دو فی ما فعلن که آن ثانی |
| اول مائده نویس جدا | دو ز انعام و ز انبیا یکجا |
| اول و آخر است هم زمر | یک بنور و بواقعه دیگر |

| | |
|---|---|
| بازو در روم و بازو در شعرا | آمده اختلاف هر سه را |
| لیک قطع است در همه او | خاصه بس قوی است در شعرا |
| غیر ازین جمله آمده موصول | و بدان اتفاق شد مشمول |

وصل کن فی بکان نعما — **فصل پنجم** — هم نعما کلما هما

| | |
|---|---|
| انما غیر یک کان بکلام | ان ما توعدون در انعام |
| انما غیر ان ما یدعون | که بلقمان حج بود و بقره |
| کلما هم لی دو ابراهیم | هست هر قطع اتفاق عظیم |
| و مبین درین نسا بخلاف | هم بملک و فلاح و شعرا |
| در نسا قطع آمده بهتر | وصل اندر سه سوره دیگر |
| وصل کن بئسما اشتروا | بئسما خلفتمونی دیگر |
| شد به قل بئسما خلاف ولی | اندر و دوم هست ... |
| متصل بفا و بلام | بئس از ماست منقطع بتمام |

**قسم دوم آنچه همه جا مقطوع است الا فی شی منها**

| | |
|---|---|
| قولهم قطع الا فاسمع | حیث ما حیث ما وقع قطع |
| هم لکی لا بنحل و حدید | هم در احزاب و هم ... |
| هم و عمران یا بحج و لین | وصل و ان با خلاف اندر ... |

لیک گر لاجرم غیر لام بود — قطع در کل آن تمام بود
این ما کانت این ما فاقطع — کن دو جا وصل عندهم اجمع
با تولوا فاینما یبصر — با یوجهه نیز نحل اندر
لیک اندر نسا دو در شعرا — هم در احزاب قطع آن اولی
یوم هم هم بفتح میم دو جا — مومن و ذاریات را ابتدا
یوم هم بارزون در تا بار — وش یوم هم علی النار
خاصه شد درین دو جا مقطوع — زانکه هم شد با ابتدا مرفوع
یعنی چون اندرون صفا نیست — لاجرم وصل احکامش نیست
کیف الن نون بان لن ای اقطع — غیر کهف و قیمه این موقع
ان لو ان لم ست در هر جا — لیک الن که هود وصل نما
هم ثلث آیه کهف جدا — نیز عن من بنجم و نور دو جا
اهل تحقیق گفته اند که آن — نیست واقع بغیر این دو مکان
هم بصافات لفظ ال یاسین — لات حین شد این اکم خبیر
لیک یبنؤم در طه — نون یا واو همزه وصل نما

## فصل در ذکر بعضی حروف مقطوعه و موصوله

هم جدا انکه کل و ان و آن را — همچو کل هم چو ان هم دو آن جا

لیکن اینجا فهما فصلش جدا ‖ گر بود با بی جر و یا بی ندا

فای تعقیب و های تنبیه است ‖ لام تاکید و کاف تشبیه است

لام تعریف سین مستقبل ‖ تا و تالله لام جاره مهل

هم حروف مشبه بالفعل ‖ با ضمیر یک اسم شد بالفعل

## در بیان باب وصل و فصل سور

وصل با هم بکن و فصل سور ‖ گر جمع است با حروف دگر

چون الم ص بهم ‖ همچنین اندر اول مریم

شد الر و طسم ‖ چون الم حم

لیک حم سوره شوری ‖ وا از عسق جدا

## مناجات الی غافر الذنب فی الخطیا و تقصیر

یا الهی جدا مکن یک دم ‖ این جدا مانده از خود و کرم

گر چنین دور سیرم از کهف ‖ وصلم کن بخویش یکدم

و صحبت اگرچه دور فشم ‖ مکن از وصل و فصل الرحیم

تا بهم دار بسر توحید ‖ ساقطم ساز اضافت و تشبیه

تا کشی سوی حق خویشتن بکنید ‖ گردن من جدا و گشته ملبه

بضعف و عجز معترفم ‖ بر در ایستاده ز ارچون الف

۴۵

هستم از علت گنه پاے | تو شفابخش کار فرمائے
صحتم ده ز علت خودیم | نیکوئی بدل بکن بدیم
ظاهر و باطنم نکو گردان | زینتم ده بسیرت مردان
گرچه کردم تمام عمر خطا | سعیئی کن بلطف خویش عطا
گر شود مضمحل رسوم درو | مندرج جمله علوم درو
از رسوم جهان خلاصم ده | بعلوم خود اختصاصم ده
راه سخت فنا کن آسانم | گر توانی و من چنین نانم
من چه گویم که اینیا و آنم | هرچه دانی نکو بجانم ده
از بدن چون جدا شود جانم | کن عنایت کمال ایمانم
تا بعون محمد مختار | محو در ذات تو شوم یکبار
جان فشانم بپای آن سرور | سایه رحمتت بیم بر سر

# خاتمه

شکر کین نو عروس مخدع دل | کرد چون ماه بر فلک منزل
متجلی شد به بزم اهل صفا | بر کشیده ز رخ نقاب خفا
ورد خود کرد نزد اهل علوم | نظم حید به همین سال قدوم ۱۲۴۳

درّ و گوهر بگوش گردون او | ماه و پروین بگرد خرمن او
سینه‌اش پر جواهر مکنون | لؤلؤی آنگه نشد بیرون
هوش هشمندان ملمس او | عقل کل سیربان مجلس او
روی خود سوی تجنیسیان کرده | لعل و یاقوت وقف یاران کرده
لیک دارد نظر باهل نظر | که کند امتیاز سنگ و گهر
لعل اگر جسته‌ای ز فرهنگ | سنگ ننهد سرش به پیش سنگ
صنعتی کو خرد پسند آمد | سست اندر ره پسند آمد
عقل سوی شمار رو آورد | شش صد و چهل و هفت بیت شمرد
لعل و یاقوت منتظم گردید | که ندیدش بدیده هر دیده
جای آن جوهر نجیب باشد | گر کمر اینچنین گهر باشد
گر بخواهد خدای بخشنده | آفتابی شود درخشنده
نور او سر بسر جهان گیرد | ور بخفتی زبان زبان گیرد
مقصد صدق جامی ناظم باد | از لقای محمدش دلشاد

## مناجات

یا الهی بحرمت و کرمت | بشفیعان سایهٔ حرمت

بدل و ز رسند در شان — بولا و محبت ایشان
که ببخشی بفضل خویشتنم — گر خطای گذشت در سخنم
فیض آن هر طرف روان سازی — بندرا بر طرف ببندازی
عمر من رفت در سیه کاری — بازگشتم بتو که غفاری
گنه از ور که تو داری باز — حسن ظن کرم بسیار دارد باز
تو عظیمی و ز من گناه عظیم — امر لا تقنطوا پناه عظیم
این قدر سهو و جرم جفا عظیم — کس نبخشد بجز خدای عظیم
گرچه کردم گناه از حد بیش — رحمت تو گذشت از حد بیش
شام تاریک و شیر بر سر راه — راه باریک و دور منزلگاه
زیر پا تیغ و تیر بر سر سنگ — آن زمین با هزار وسعت تنگ
این زمان گر بیکسی یاری — وای بر بیکسی باین خواری
بر من و اضطرار من رحمی — ای خداوندگار من رحمی
نا امیدم مکن بجود عمیم — بخششم ور ز تو عطای عظیم
در پناه رسول کن جایم — تا ز تیغ و گزند آسایم
از خود و غیر خود رهائی ده — بمحیط خود آشنائی ده
توبه و عذر بنده در تو نجات — من انم چگونه باید خواست

کن تو تعلیم تا کنم زاری | جبر نقصان بکن که جباری
اندر خود نشستن بکن دورم | بده از خاک مصطفی نورم

ختم عمرم بمغفرت فرما
استجب ربنا و مولانا

# خاتمه

از عطایای کبریای الٰہی و مواہب عظمی نامتناہی
که ہر زبان ہمہ آوان شامل حال ہر ذی بال است
در ینولا رساله مرتع الغزلان فی رسم القرآن
بصحت تمام و عزّ قرب ما لا کلام فاضل نبیل حافظ
جلیل رکن رکین ملت و دین حافظ غلام یاسین صاحب دام اقباله
و حسب فرمایش مولوی سلیم الله خان صاحب سلمه الله
تعالی الی یوم القیام بسعی موفور کارپردازان مطبع
ہوپ پریس لاہور باختتام رسید الحمد لله علی
کل حال و صلی الله علی محمد خیر البریه و علی آله و صحبه
اجمعین ۱۲ کاتب در شکستگی ممتاز نبیره عمر دراز عفی عنه